

نام‌اندام‌ها و بیان احساسات در زبان فارسی: نگاهی رده‌شناختی

والی رضایی، دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

طاهره ثامنیان، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

صص: ۳۰-۱

چکیده

رده‌شناسی واژگانی مطالعه‌ی روش‌های خاصی است که بر اساس آنها زبان‌ها معنایی را در قالب واژه‌ها می‌گنجانند. به این ترتیب رده‌شناسی واژگانی را که با واژگان سروکار دارد می‌توان زیر شاخه‌ی رده‌شناسی معنایی به حساب آورد. اخیراً مطالعات در زبان‌شناسی شناختی نشان داده‌اند که چگونه اعضای بدن به عنوان منبعی برای مفهوم‌سازی تجربه‌های مختلف مانند احساس کردن، اندیشیدن و غیره عمل می‌کنند و در فرهنگ‌های مختلف به شکل‌های متفاوت بازنمایی می‌شوند. استفاده از کلماتی که به اعضای بدن اشاره دارد می‌تواند به ما کمک کند تا احساسات خود را با دقت بیشتری بیان کنیم. در این پژوهش سعی بر آن شد که نگاهی به بررسی الگوهای رده‌شناسی واژگانی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشیم. این پژوهش را شاید بتوان اولین مجموعه‌ی رده‌شناختی نقش استعاره‌ی نام‌اندام‌ها در توصیف احساسات در نظر گرفت. روش پژوهش، شیوه‌ی تطبیقی تحلیلی با استناد به مطالعات زبان‌شناسان این حوزه است؛ بدین منظور، نزدیک به ۵۰ جمله از شواهد زبانی از پایگاه دادگان و برخی منابع مکتوب استخراج شد و بر مبنای مفهوم نام‌اندام‌ها در بیان احساسات دسته‌بندی شدند. در این پژوهش، سعی گردید نمونه‌های مورد نظر بر اساس نقشی که در بیان احساسات دارند مورد بررسی قرار گیرند. تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی پونسونت و لاگینها و متداول‌ترین نام‌اندام‌ها صورت گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد از واژه‌های دل، قلب، چشم و جگر بیشتر از سایر واژه‌ها در زبان فارسی برای بیان احساسات بهره گرفته شده است؛ البته برای بیان ارزیابی دقیق این نظر، به تحقیقات گسترده‌ی ترکیبی از رویکرد فرهنگ خاص و بین فرهنگی نیاز است.

کلیدواژه‌ها: نام‌اندام‌ها، الگوهای رده‌شناسی، بیان احساسات، رده‌شناسی واژگانی، رویکرد فرهنگی،

سلسله‌مراتب رده‌شناختی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۳

1. vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

2. tsamen2006@yahoo.com

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

یکی از حوزه‌های زبان که به بهترین نحو تعامل میان شناخت، فرهنگ و زبان را منعکس می‌کند کاربرد نام‌اندام‌ها^۱ است (مالج^۲، ۲۰۰۴؛ یو^۳، ۲۰۰۲). پیش از این، با دیدی ساده‌انگارانه این عبارات را به عنوان آرایه‌های ادبی و صنایع بلاغی در نظر می‌گرفتند. اینکه احساسات کدام بخش از اعضای بدن را درگیر می‌کند یک موضوع است و اینکه در استفاده از واژه‌ها برای بیان احساسات از چه اعضای بدن در کلام استفاده می‌کنیم موضوع دیگری است. مثلاً اینکه خشم به عنوان یک احساس بر کدام عضو بدن بیشترین تأثیر را دارد یک طرف ماجراست و اینکه برای ابراز خشم در کلام از چه عضوی از بدن در زبان استعاری بهره می‌جویم خود ماجرای دیگری است. ولی آیا این دو مقوله ارتباطی به هم ندارند؟

در واقع، با توجه به اینکه احساسات ما به طور مستقیم با وضعیت فیزیکی بدن مرتبط هستند، استفاده از عباراتی که به اعضای بدن اشاره دارند، می‌تواند به ما کمک کند تا به بهترین و دقیق‌ترین شکل ممکن احساسات خود را بیان کنیم. به عنوان مثال، وقتی احساس ناراحتی یا اضطراب می‌کنیم، ممکن است بگوییم قلبم سریع می‌زند، دستانم تکان می‌خورد یا به سختی نفس می‌کشم به جای اینکه فقط بگوییم احساس ناراحتی می‌کنم یا اضطراب دارم. این امر باعث می‌شود که تجربه‌ی هیجانی ما برای شنونده قابل‌تصورتر باشد و احساسات ما بهتر درک شود. همچنین، استفاده از عباراتی که به اعضای بدن اشاره دارند، می‌تواند به ما کمک کند که بهتر و دقیق‌تر درک کنیم که چه اتفاقی در بدن می‌افتد و به چه دلیلی احساساتی شبیه به آن را تجربه می‌کنیم.

مطالعه و مقایسه‌ی ساختارهای صرفی و نحوی در زبانهای متفاوت با هدف یافتن جهانی‌های زبان از ابتدا مورد علاقه‌ی بسیاری از زبان‌شناسان بوده است و امروزه شاخه‌ای از زبان‌شناسی را با عنوان رده‌شناسی به خود اختصاص داده است. تحقیقات رده‌شناسی زبان در مقایسه با سایر زیرشاخه‌های زبان‌شناسی از جمله نحو، معناشناسی و ساختواژه، دانشی جدید به حساب می‌آید. برخلاف مطالعات قرن نوزدهم، رده‌شناسی به دنبال رده‌بندی زبانها بر پایه‌ی مطالعات بین‌زبانی و متغیرهای زبانهای خاص است. اما رده‌شناسی تنها ابزاری در جهت تقسیم‌بندی زبانها و همچنین

1 body names
2 Maalej
3 Yu

تعیین الگوهای کلی در زبانها نیست، بلکه خود روشی در شناخت ماهیت زبان به شمار می‌رود. هدف مطالعات رده‌شناسی در آغاز بیشتر کشف جهانی‌ها بود و کمتر به دستور زبانهای خاص توجه داشت. از این نظر رده‌شناسی در مقابل دستور زایشی قرار دارد که به توانش زبانی سخنگویان و دانش فردی آنها توجه می‌کند، زیرا هدف دستور زایشی دستیابی به این دانش ناخودآگاه است. اخیراً رده‌شناسان نیز با معرفی مفاهیم فضای مفهومی^۱ و نقشه‌ی معنایی^۲ یک بازنمایی هم از جهانی‌های زبان و هم از دستور زبان خاص به وجود آورده‌اند (کرافت^۳، ۲۰۰۳:۱۳۳).

ایران کشوری است متشکل از جمعیت‌های ناهمگون و خرده فرهنگ‌های مختلف با ریشه‌های زبانی و تاریخی مشترک که شباهت‌هایی از طریق فرهنگ ایرانی باستان دارد. ملت ایران در تأثیرگذاری تجربیات خود به عنوان یک ملت دارای ویژگی‌هایی است که آنها را از فرهنگ‌های آسیای شرقی و کشورهای عربی و اسلامی منطقه متمایز می‌کند به طور کلی، ایرانیان از نظر اجتماعی و بین فردی به عنوان افرادی حساس به حساب می‌آیند (ملکیان و دیگران، ۲۰۱۳). لذا بررسی کاربرد نام‌اندام‌ها از سوی آنها در بیان احساسات درخور توجه است. اینکه چگونه این مفهوم‌سازی‌ها شکل می‌گیرد و از کدامیک از اندام‌ها بیشتر استفاده می‌شود خود موضوعی قابل تأمل است که نگارندگان این پژوهش در این مقاله در صدد رسیدن به این مهم هستند. از اینرو، با توجه به اینکه گرایش‌های غالب زبان‌ها را می‌توان به کمک سلسله مراتب رده‌شناختی نشان داد، در بررسی موضوع مورد بحث، سلسله مراتب به کارگیری نام‌اندام‌ها در بیان احساسات در زبان فارسی تعیین می‌گردد.

هدف ما این است که سؤالات زیر را بررسی کنیم: کدام اعضای بدن برای بیان احساسات در زبان فارسی استفاده می‌شوند و به ترتیب با کدام احساسات مطابقت دارند؟ آیا مشاهدات زبانی درباره‌ی این بازنمایی‌های تصویری احساسات می‌توانند مربوط به مفاهیم مشترک فرهنگی باشند و یا بازنمایی‌های مربوط به احساسات در فارسی زبانان را نشان دهند؟

۲. چارچوب نظری

-
1. conceptual space
 2. semantic map
 3. Croft

هدف مطالعات رده‌شناسی، رده‌بندی زبان‌ها براساس متغیرهای زبانی خاص است. در مطالعات رده‌شناسی برای دسته‌بندی بهتر زبان‌ها تعریف بیرونی از یک متغیر خاص ارائه می‌شود. منظور از تعریف بیرونی، تعریف معنایی- کاربردی است. مطالعات رده‌شناسی این امکان را فراهم می‌آورد تا بتوان برای هر تغییری یک سری صورت‌ها از پرکاربردترین تا کم‌کاربردترین آنها را دسته‌بندی کرد و این دسته‌بندی‌ها نه تنها باعث نظم بیشتر می‌شوند بلکه کمک می‌کنند تا در تحلیل‌های زبانی با بررسی سریع بتوان دریافت که در آن زبان صورت غالب و پرکاربرد آن متغیر چیست و از این لحاظ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با زبان‌های دیگر دارد. بدین ترتیب، رده‌شناسان علاوه بر اینکه به کشف و توصیف صورت‌های مختلف زبانی برای هر تغییری می‌پردازند، تبیین و توضیحی در رابطه با آنها نیز ارائه می‌کنند (شریفی، ۱۳۸۸). منظور از رده‌شناسی، مطالعه‌ی الگوهای زبانی موجود در زبان‌های دنیاست؛ بویژه الگوهایی که از طریق مقایسه‌ی زبان‌ها قابل شناسایی هستند (کرافت، ۲۰۰۳: ۱).

تا مدت‌ها رده‌شناسان تردید داشتند که آیا می‌توانند به مطالعه بین‌زبانی واژگان بپردازند یا نه؛ آن هم به این دلیل که مباحث و پدیده‌های مربوط به واژگان تا حد زیادی زبان‌ویژه به‌نظر می‌رسیدند و دست یافتن به راه حلی متقاعدکننده برای مشخص و محدود کردن حوزه‌ی این پژوهش امکان‌پذیر نمی‌نمود. در دهه‌های اخیر مطالعات بین‌زبانی متعددی در باب واژگان بر مبنای رویکردهای مختلف و در چارچوب نظریه‌های گوناگون انجام شده است (کاپیوسکایا-تم^۱ ۲۰۰۷: ۳). به اعتقاد ایوانز (به نقل از کاپیوسکایا-تم، ۲۰۰۷: ۵)، رده‌شناسی معنایی را می‌توان مطالعه‌ی بین‌زبانی نظام‌مندی دانست که به دنبال کشف این مسأله است که زبان‌ها چگونه از طریق نشانه‌ها معانی را بیان می‌کنند. رده‌شناسی واژگانی^۲ نیز به روش‌های خاصی مربوط می‌شود که بر اساس آنها زبان‌ها معنایی را در قالب واژه‌ها می‌گنجانند. به این ترتیب، رده‌شناسی واژگانی را که با واژگان سروکار دارد می‌توان زیرشاخه‌ی رده‌شناسی معنایی به حساب آورد.

تعریف دقیق از رده‌شناسی واژگانی، جدا از این واقعیت آشکار که شامل پژوهشی میان‌زبانی در مورد واژگان است کمی مبهم به نظر می‌رسد. بسیاری از زبان‌شناسان احتمالاً با تعریف لهر^۳ (۱۹۷۴: ۲۴۹) موافق خواهند بود که به طور گسترده نقل شده است که رده‌شناسی واژگانی مربوط

1 Koptjevskaja-Tamm

2 lexical typology

3 Lehrer

به «شیوه‌های خاصی است که در آن زبان [...] مفاهیم معنایی را در کلمات بسته‌بندی می‌کند». از این نظر، رده‌شناسی واژگانی را می‌توان زیرشاخه‌ای از رده‌شناسی معنایی در نظر گرفت که به واژگان مربوط می‌شود، در رده‌شناسی واژگانی به مسائل متعددی پرداخته می‌شود از جمله بررسی واژه‌های ممکن یا غیرممکن زبان‌ها، معیارهای مختلف تشخیص واژه‌ها و تعامل میان آنها، و محدودیت‌های جهانی و زبان ویژه در شکل‌گیری واژه‌های ممکن یا غیرممکن زبان‌ها. به همان اندازه که یافته‌های مربوط به واژه‌ها و زبان‌های خاص مهم است، رده‌شناسی واژگانی نیز به همان اندازه به روشی دقیق نیاز دارد. رده‌شناسی در نهایت به پرسش اصلی خود می‌پردازد: تا چه حد واژگان نظام‌مند و بر اساس اصول جهانی ساخته شده است؟

افزون بر این، اینکه کدام معانی را می‌توان از طریق یک واژه در زبان‌های مختلف بیان کرد و کدام معانی را نمی‌توان صرفاً از طریق یک واژه بیان نمود نیز از جمله مسائل مطرح در رده‌شناسی واژگانی است. به عنوان نمونه‌های دیگری از مسائل مطرح در این حوزه می‌توان به مباحث مربوط به واژگانی شدگی^۱ و مقوله‌بندی ساختار حوزه‌های معنایی^۲ و بسیاری موارد دیگر اشاره کرد (کاپوسکایا-تم، ۵-۶).

واژگان زبان ساخت پیچیده‌ی پویایی است که دائماً در حال تغییر می‌باشد همواره واژه‌های جدید ابداع می‌شوند و واژه‌های قدیمی کاربردشان را از دست می‌دهند یا کاربرد متفاوتی می‌یابند. به همین دلیل پژوهش‌های رده‌شناسی واژگانی هم از جنبه‌ی همزمانی برخوردارند و هم در زمانی. رده‌شناسی واژگانی تاریخ محور به مطالعه‌ی تغییر معنایی دستوری شدگی و فرایندهای واژگانی شدگی می‌پردازد (کاپوسکایا-تم، ۲۰۰۷: ۶). در تأکید بر اهمیت رده‌شناسی واژگانی می‌توان گفت که وقتی طبقه‌ای واژگانی بر اساس رفتار دستوری خاصی مشخص می‌شود این شرایط تا حد زیادی تعیین‌کننده‌ی ساخت دستوری زبان است. این نکته به معنی آن است که ساخت واژگانی نقش مهمی در رده‌شناسی زبانی ایفا می‌کند (لمان^۳، ۱۹۹۰: ۱۸۱).

در این مطالعه، قدم اول شناسایی این موضوع بود که چه عباراتی به عنوان علائم احساسی شناخته می‌شوند. به دلیل عدم توافق علمی برای تعریف احساسات (ایزارد^۴ ۲۰۱۰؛ ویرزبیکا^۵

1 lexicalization

2 taxonomy of semantic field

3 Lehmann

4 Izard

5 Wierzbicka

۲۰۰۹)، در راستای هدف این مطالعه، احساسات را به عنوان وضعیت‌های داخلی شناختی با بعد ذهنی تعریف کردیم (اورتونی، کلور و فاس^۱ ۱۹۸۷؛ شرر^۲ ۲۰۱۳؛ پونسونت^۳ ۲۰۱۴: ۹-۱۷). براساس این تعریف، احساسات حالت‌های روانشناختی بوده و به طور مستقیم قابل مشاهده نیستند. احساسات به طور منظم با علائم فیزیولوژیکی (مانند تپش قلب ناشی از ترس) یا علائم رفتاری (به عنوان مثال پشت کردن به هنگام قهر) همراه هستند، اما متمایز از خود احساسات در نظر گرفته می‌شوند؛ به طوری که کلماتی مثل *گریه* یا *استدلال* واژه‌های احساسی محسوب نمی‌شوند. ماهیت شناختی احساسات آن‌ها را از احساساتی مانند سرما و گرسنه بودن متمایز می‌کند؛ و مؤلفه‌ی ذهنی آن‌ها را از حالت‌های فکری (یا قضاوت‌ها، برای مثال دانستن، موافقت کردن و غیره) جدا می‌کند (ملائی‌نژاد و دیگران، ۲۰۲۱).

رایج‌ترین مؤلفه‌هایی که در توصیف ویژگی‌های فیزیکی به کار می‌روند یعنی ویژگی‌هایی که بخشی از وضعیت طبیعی بدن نیستند و برای نشان دادن یک احساس به کار می‌روند، عبارت‌اند از ویژگی‌هایی مانند *نابودی*، که بخشی از بدن را شکسته، بریده و غیره توصیف می‌کند، و ویژگی‌هایی مانند *تعبیر*، که بخشی از بدن را به صورت دو یا چند قسمت، متفاوت و غیره توصیف می‌کنند، *مقاومت*، که بخشی از بدن سخت یا نرم توصیف می‌شود، *حرکت*، که بخشی از بدن گیر کرده در جایی یا برعکس در حال حرکت تعبیر می‌شود، *حالت بدن*، که بخشی از بدن به صورت کوتاه، بلند یا عمودی و افقی در نظر گرفته می‌شود.

از زمان لیکاف و جانسون^۳ (۱۹۸۰) تاکنون، زبان‌شناسی شناختی به عنوان یک جنبه از زبان‌شناسی شناخته شده است که ممکن است درک ذهنی گویندگان را نشان دهد. منظور این است که مؤلفه‌های زبانی نشان دهنده‌ی تصورات مفهومی گویندگان هستند. اگر سخنگویان بگویند به عنوان مثال *شکم من گره خورده است* به معنای *من احساس اضطراب می‌کنم* است، به این دلیل است که آنها شباهت‌هایی بین اضطراب و گره خوردن می‌بینند. با این حال، وجود چنین نمایش زبانی در زبان خاصی، به تنهایی، ضمانتی برای فعال بودن تصویر مفهومی متناظر نیست. احتمال دارد با گذر زمان، ارتباط مفهومی که ممکن است باعث بوجود آمدن یک نمایش

1 Ortony, Gerald & Foss

2 Scherer

3 Lakoff and Johnson

زبانی تصویری شده باشد از ذهن سخنگویان محو و پاک شده باشد، در حالی که فرم زبانی آن باقی مانده است.

یکی از مقوله‌های اساسی مربوط به استعاره بین یک بخش خاص از بدن و احساسات، از طریق پل‌های کاربردشناختی^۱ است (ایوانز و ویلکینز، ۲۰۰۰). یک مقوله‌ی کلیدی که زمینه‌ساز ارتباط تصویری بین یک عضو معین بدن و احساسات است. این مورد مربوط به زمانی است که یک عبارت زبانی که بدن را توصیف می‌کند، دارای چند معنا می‌شود، زیرا این رویداد نشان داده می‌شود. با توجه به هر دو رویداد، عبارت زبانی که یکی از آنها را توصیف می‌کند به راحتی به عنوان اشاره به دیگری تفسیر می‌شود. به عنوان مثال، در بسیاری از زبان‌های استرالیایی، سر نشان دهنده‌ی جایگاه عقل است. از آنجایی که هوش با نگرش‌های مثبت مانند آرامش همراه است، بسیاری از عبارات مربوط به سر نشان دهنده‌ی چنین احساساتی است.

یکی دیگر از عواملی که ممکن است باعث شود قسمتی از بدن با احساسات ارتباط زبانی برقرار کند، تغییر معنای یک عبارت دیگر باشد که در حال حاضر با یک احساس مرتبط است. این تغییرات در معنا بین قسمت‌های مختلف بدن چندان نادر نیستند (ویلکینز، ۱۹۹۶). لذا در یک زبانی که در حال حاضر شامل چندین عبارت احساسی مرتبط با عبارت شکم است، این عبارت ممکن است به صورت استعاری از شکم به قلب تغییر کند به طوری که رابطه‌ای بین قلب و احساسات پدید آید. در این مقوله، ارتباط استعاری نه بر پایه‌ی رابطه‌ی فرهنگی و نه بر پایه‌ی پل کاربردشناختی با قلب شکل گرفته است، بلکه فقط از طریق تغییر معنای عبارات بوجود آمده است.

علاوه بر پل‌های کاربردشناختی و تغییرمعنایی، راه سومی که در آن زبان‌ها از طریق آن به بیان احساسات با بخشی از بدن می‌پردازند عبارت قرضی است که از زبان‌های دیگر می‌گیرند.

یک تصور پذیرفته شده وجود دارد که شش احساس اصلی (غم، خشم، تعجب، انزجار، شادی و ترس) پایه‌ی عصبی خاصی دارند و با تغییرات خاص بدن در بزرگسالان مرتبط هستند (اکمن، ۱۹۹۲). ارتباط بین تغییرات فیزیکی و احساسات مختلف در فعالیت‌های روزانه‌ی ما نیز منعکس می‌شود. احساس ضعف در زنانها در هنگام ترس یا قرمز شدن صورت همراه با عصبانیت، تپش

1 pragmatic bridges

2 Evans & Wilkins

3 Ekman

قلب همراه با برانگیختگی و انقباض عضلانی در هنگام اضطراب نمونه‌هایی از ادراک شخصی از احساسات هستند که بیشتر به عنوان تجربیات جهانی شناخته می‌شوند. در حالی که اکمن (۱۹۹۲)، اعتقاد به جهانی بودن شش احساس اصلی دارند مطالعات کمی به نقش فرهنگ در بیان احساس اشاره کردند (ماتسوموتو^۱ و همکاران، ۱۹۸۸؛ دزوکوتو^۲، ۲۰۱۰).

در این پژوهش سعی شده است الگوی معرفی شده‌ی پونسونت و لاگینها (۲۰۲۰) که با بررسی نام‌اندام‌ها در بیان احساسات در زبان‌های استرالیایی صورت گرفته است، مبنایی برای مقایسه‌ی این عبارات در زبان فارسی قرار گیرد.

۳. پیشینه‌ی تحقیق

مطالعات رده‌شناسی زبان فارسی در مقایسه با دیگر زبانها بسیار اندک است. هرچند در این زمینه مطالعاتی صورت گرفته است ولی بسیار محدود است و گاهی با موضوع مورد تحقیق ما فاصله دارد. نمونه‌هایی در زبان فارسی انجام شده است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

جلیلی مرند و همکاران (۱۴۰۱) به بررسی تطبیقی امثال و تعبیرات پنج عضو یعنی «سر، چشم، قلب، زبان، دست» در دو زبان فرانسه و فارسی می‌پردازند. نگارندگان مقاله برای محدود کردن موضوع، اصطلاحات مربوط به بدن انسان را انتخاب کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که به علت ریشه داشتن در فرهنگ عامه‌ی هر کشوری، اصطلاحات از نقاط مشترک فرهنگ‌ها بی‌بهره نیستند و برعکس آن نیز صادق است. ایشان برای هر یک از پنج عضو مورد مطالعه، شش اصطلاح فرانسوی به عنوان پیکره‌ی پژوهش انتخاب کرده‌اند؛ معادل فارسی آنها در صورت وجود داشتن و در قالب جمله‌ی توضیحی در مقابل اصطلاحات فرانسه آمده است. همان طور که دیده می‌شود این مسأله تا حدودی با موضوع مورد نظر ما فاصله دارد.

راسخ‌مهند و ملکی (۱۳۹۸) نشان می‌دهند که اصطلاحات نام‌اندازی زبان فارسی به واسطه‌ی فرایندهای اضافه‌سازی، جابه‌جایی نحوی، جایگزینی و حذف، در سطوح مختلف تغییرپذیرند. تغییرپذیری در سطح نحوی به صورت پس‌اندازدگی، قلب نحوی، مصدرشدگی و اسم مصدرشدگی، مجهول‌شدگی، تغییرپذیری نقشی، اضافه‌سازی گروه حرف‌اضافه‌ای و حذف فعل دیده می‌شود. در سطح معنایی، تغییرپذیری از طریق چندمعنایی و ایهام‌شدگی روی می‌دهد.

1 Matsumoto

2 Dzakoto

تغییرپذیری در سطح واژگانی شامل فرایندهای اضافه‌سازی اسم، صفت، قید، جایگزینی اسم، جایگزینی فعل و حذف فعل است و در سطح واژی - نحوی نیز اضافه‌سازی یای نکره و نشانه‌های جمع مشاهده شد. در این پژوهش با دیدی نحوی به نام‌اندام «سر» پرداخته شده است. معصومه مهرابی و ذاکر (۱۳۹۴) تغییرات معنایی و شیوه‌ی مفهوم‌سازی نام‌اندام «دست» را در جزء اول ۱۶۰ اسم مرکب فارسی بررسی کردند و به بررسی شیوه‌ی مفهوم‌سازی نام‌اندام «دست» در جزء آغازین کلمات مرکب پرداختند و نشان دادند که در فارسی مفاهیم مختلفی از قبیل تقابل، نگهداری، مالکیت، تصرف و... در این کلمات نهفته است. همان‌طور که در این مقاله دیده می‌شود فقط به تغییرات معنایی نام‌اندام «دست» پرداخته شده است.

گندمکار (۱۳۹۰) با بررسی ۱۷۶ فعل مرکب اندام‌بنیاد که بر مبنای نگرش دبیر مقدم (۱۳۸۴) گردآوری شده‌اند نظیر «دل داشتن»، «گوش کردن»، «سررفتن» و غیره به این نتیجه رسیده است که هر چند نقش هسته‌ی معنایی افعال مرکب در شکل‌گیری طرحواره‌های تصویری قابل تأیید است ولی در واقع می‌توان عامل اصلی شکل‌گیری طرحواره‌های تصویری^۱ را هسته‌ی معنایی افعال مرکب دانست، اما رویکرد معنی‌شناسی شناختی در توجیه معنایی تمامی افعال مرکب، از طریق به دست دادن طرحواره‌های تصویری از کارایی لازم و کافی برخوردار نیست.

پژوهش دیگری که در زبان فارسی انجام شده است از سوی زاهدی و ذهاب ناظوری (۱۳۹۰) صورت گرفته است. در این پژوهش ۹ نام‌اندام مورد تحلیل قرار گرفتند که عبارتند از «چانه، چشم، دماغ، دهان، زبان، سر، گردن، گوش و لب»؛ با مقایسه‌ی این مفاهیم در دو زبان فارسی و انگلیسی مشخص شد که اعضای بدن در حوزه‌ی معنایی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. نام‌اندام‌ها در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها با هم‌نشینی در کنار سایر عناصر زبانی از قبیل حروف اضافه، فعل و سایر اسامی نیز معانی مختلفی را مفهوم‌سازی می‌کنند و البته بیشترین تأثیر را فعل در ایجاد مفاهیم مختلف برعهده دارد. در این مقاله نیز فقط از کاربرد نام‌اندام «سر» در ضرب‌المثل‌ها نام برده شده است.

پژوهش‌های دیگری نیز انجام گرفته است که به اختصار از آنها نام می‌بریم. پژوهشی با عنوان «واژگان دال بر نام‌اندام‌های بدن در ساختار اصطلاحات گویش راجی» که تحلیلی شناختی است و از سوی احمدی و محرابی (۱۳۸۹) انجام شده است و گلفام و ممسنی (۱۳۸۷) نیز به «بررسی

1 image schemas

راهبردهای شناختی استعاره و کنایه‌ی تصویری در اصطلاحات حاوی اعضای بدن» پرداخته‌اند و پژوهش دیگر مربوط به «مشکلات ترجمه‌ای استعاره‌های نام‌اندام‌های داخلی بدن در فارسی و انگلیسی» (۱۳۸۵) است.

به چند مورد مرتبط با موضوع مورد پژوهش ما که در زبان‌های دیگر انجام شده است در ذیل اشاره می‌شود.

یو (۲۰۰۴) نشان داده است که هم در انگلیسی و هم در چینی عبارت‌هایی که در بردارنده‌ی واژه‌ی «چشم» هستند گویای این واقعیتند که مفهوم‌سازی‌های مربوط به اعضای دریافتی برای بیان امور انتزاعی، مانند دریافت کردن، اندیشیدن و فهمیدن به کار می‌روند. در واقع در این زبان‌ها ما با استعاره‌ی [دیدن به مثابه دانستن] مواجه هستیم.

از سوی دیگر، زهیر مالج (۲۰۰۹) نشان داده است که خشم در عربی تونس (TA) ابعاد بسیار بیشتری از تجسم فیزیولوژیکی^۱ را نشان می‌دهد. خشم در TA به عنوان تجسم فیزیولوژیکی، تجسم فرهنگی خاص، و تجسم آلوده‌ی فرهنگی می‌آید. شبیه به زبان انگلیسی، تجسم فیزیولوژیکی باعث بروز خشم می‌شود که در آن بخشی از بدن که برای مفهوم سازی استفاده می‌شود نیز در واقع از نظر فیزیولوژیکی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. تجسم خاص فرهنگی شامل بخش‌هایی از بدن است که از نظر فرهنگی با احساس خشم در ارتباط هستند. نشان داده شده است که این نوع تجسم به طور کلی خشم مبتنی بر فیزیولوژی را با کنایه و خشم مبتنی بر فرهنگ را با استعاره مرتبط می‌کند.

مفهوم معنا در سیر مطالعات علمی زبان، اندیشه و رفتار دستخوش تغییرات بسیاری شده است. در ابتدا به عنوان چیزی که در ذهن اتفاق می‌افتد توضیح داده شد و سپس به محصول تداوی ایده‌ها تبدیل می‌شود. اما امروزه مفهوم جدیدی از معنا با تأکید بر مبنای تجربی که در بیان استعاره‌ی صورت‌بندی شده است، پدید آمده است. در مقاله‌ی گیبز با عنوان «استعاره را از سرمان بیرون بیاوریم و وارد دنیای فرهنگی کنیم»، مطالعه‌ی مقدماتی در مورد معنا را با استفاده از آزمون معنا در چهار فرهنگ مختلف (ایرانی، آلمانی، عربی و آمریکایی) گزارش می‌کند. یافته‌ها در چارچوب استعاره‌های اولیه و نظریه‌ی تجسم تبیین شده‌اند.

1 physiological embodiment

مقاله‌ی پونسونِت و لاگینها^۱ (۲۰۲۰) اولین مطالعه‌ی رده‌شناختی نظام‌مند در مورد عبارات احساسی شامل اعضای بدن در مقیاس یک قاره، یعنی قاره استرالیا را ارائه می‌کند. نقش اعضای بدن در توصیف تصویری احساسات، پدیده‌ای که در سراسر جهان به خوبی تثبیت شده است، در زبان‌های استرالیایی رایج است. داده‌های این مطالعه شامل عبارات تصویری مبتنی بر بدن برای احساسات استخراج شده از اسناد زبانی زبان‌های استرالیایی، عمدتاً از دهه ۱۹۷۰ تا کنون، در نمونه‌ای از ۶۷ زبان است که از طریق بررسی نظام‌مند بر روی ۸۰ منبع فردی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در این مقاله، دریافتند که حداقل ۳۰ قسمت متمایز بدن در عبارات احساسی رخ می‌دهند که شکم شایع‌ترین است و ده‌ها مورد دیگر نیز نمایانگر قابل توجهی هستند. این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه ویژگی‌های این قسمت‌های بدن - به عنوان مثال، اندام‌های داخلی یا قسمت‌های قابل رویت صورت - تا حدی تعیین می‌کنند که کدام مقوله‌های تاریخی منجر به ارتباط زبانی آنها با احساسات و به نوبه خود ویژگی‌های معنایی و مجازی آنها شده است.

همان‌طور که دیده می‌شود از میان مطالعات انجام شده، پژوهش پونسونِت و لاگینها (۲۰۲۰) به طور گسترده‌ای به نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات می‌پردازد و پژوهش‌های دیگر برشی محدود به یک بعد از استعاره‌های مفهومی اعضای بدن و یا تمرکز فقط بر یک عضو را می‌رساند. جای خالی این مطالعه در زبان فارسی احساس می‌شد و این در حالی است که ایرانیان از این ابزار به طور قابل توجهی در بیان احساسات خود سود می‌جویند و لذا بررسی کاربرد نام‌اندام‌ها از سوی آنها در بیان احساسات درخور توجه است. اینکه چگونه این مفهوم‌سازی‌ها شکل می‌گیرد و کدامیک از نام‌اندام‌ها کاربرد بیشتری دارد خود موضوعی قابل تأمل است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴. روش پژوهش

در پژوهش حاضر که از نوع توصیفی-تحلیلی است سعی بر آن است برشی کوتاه و نه چندان گسترده به بررسی الگوهای رده‌شناختی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشیم. نزدیک به ۵۰ جمله از شواهد زبانی از مکالمات گونه‌ی گفتاری فارسی معیار و برخی منابع مکتوب و پایگاه دادگان از پایگاه دادگان استخراج شد و بر مبنای مفهوم نام‌اندام‌ها در بیان احساسات دسته‌بندی شدند. تنوع منابع به منظور اطمینان از عدم تأثیر گونه‌ی زبانی خاص بر

رخداد پدیده‌ی مذکور بوده است. تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی پونسونت و لاگینها (۲۰۲۰) و متداول‌ترین نام‌اندام‌ها صورت گرفته است که بر اساس کاربرد زیاد آنها در گفتار فارسی‌زبانان و منابع مکتوب می‌باشد تا تبیینی درست در مقایسه با آن ارائه شود. روش پژوهش، شیوه‌ای تطبیقی تحلیلی با استناد به مطالعات زبان‌شناسان این حوزه است؛ در این پژوهش، سعی گردید نمونه‌های مورد نظر بر اساس نقشی که در بیان احساسات دارند مورد بررسی قرار گیرند.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش، نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات به صورت اجمالی با نگاهی رده‌شناختی بررسی می‌شوند. اصطلاحات نام‌اندام‌ها می‌توانند به ما کمک کنند تا به بهترین و دقیق‌ترین شکل ممکن احساسات خود را بیان کنیم. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، رده‌شناسی واژگانی به شیوه‌های خاصی مربوط می‌شود که بر اساس آنها زبان‌ها معنایی را به صورت واژه بیان می‌کنند. در این پژوهش سعی بر آن است که نگاهی به بررسی الگوهای رده‌شناختی واژگانی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشیم. در ادامه، بخش‌هایی را با بررسی نام‌اندام‌های متداول زبان فارسی در بیان احساسات پیش می‌گیریم.

۵.۱. دل

این احتمال وجود دارد که مفهوم‌سازی‌های مربوط به واژه‌ی «دل» در زبان فارسی دست کم از دو منبع ناشی شده باشند (شریفیان، ۲۰۰۸)؛ اول طب سنتی ایرانی و دوم، نظام اعتقادی و روحانی مانند جهان‌بینی صوفیه. بر اساس طب سنتی ایرانی، «قلب و کبد» در بدن جزء اصلی‌ترین اعضای بدن به شمار می‌روند که بر عملکرد سایر اندام‌ها نظارت دارند. در نظریه‌ی اخلاط چهارگانه‌ی ابوعلی‌سینا یعنی صفرا، دم، بلغم و سودا، شخصیت فرد تا حد زیادی به مزاج و طبع او بستگی دارد و غلبه‌ی طبیعی یکی از این اخلاط در بدن می‌تواند باعث بروز ویژگی‌های رفتاری خاصی در فرد شود. برای نمونه این اعتقاد وجود دارد که صفرا در «جگر» تولید می‌شود و با شجاعت تداعی دارد. ردپای این ایده را می‌توان در عبارت‌هایی مانند «جگر داشتن» دید. همچنین در فارسی، صبوری و شکیبایی با «قلب» همراه است مانند «دل‌کوچک یا دل‌نازک» (شریفیان، ۲۰۰۸).

منبع دیگر مفهوم‌سازی اندام درونی بدن در زبان فارسی نظام اعتقادات روحانی و معنوی است. احمدی و احمدی (۱۹۹۸: ۴۰) خاطر نشان می‌کنند که نسخه‌ی تیرانی صوفیه که در دیدگاه سنتی

ایرانی ریشه دارد (همان: ۴۰) تأثیر چشمگیری بر روان ایرانی و ادبیات فارسی گذاشته است (شریفیان، ۲۰۰۸). علاوه بر این، تفاوت‌های جنسی در درک و بیان احساسات نیز بحث برانگیز است. از لحاظ نظری، بین زن و مرد در احساس بدنی و درک روابط بین احساسات بدنی و حالات عاطفی تفاوت‌هایی وجود دارد (شریفیان، ۲۰۰۸).

در تعدادی از افعال زبان فارسی «دل» به مثابه جایگاه عشق به کار می‌رود. در فارسی برای اشاره به کسی که عاشق شده باشد از عبارت‌های «دل‌خسته» یا «دل‌داده» استفاده می‌شود. این عبارت‌ها منعکس‌کننده‌ی استفاده‌ی گویشوران زبان فارسی از واژه‌ی «دل» در بیان مفهوم عشق است. همچنین در این زبان، وابستگی‌های عاطفی نیز به «دل» نسبت داده می‌شود، برای مثال این جمله‌ها را در نظر بگیرید:

۱. علی به موسیقی دل‌بسته بود.

۲. مریم دل‌سپرده‌ی احمد است.

۳. رضا نوه‌ی دل‌بند من است.

و در مقابل قطع وابستگی‌های عاطفی نیز با عبارت‌هایی مانند «دل‌بریدن» و یا «دل‌کندن» بیان می‌شود.

همچنین در فارسی اینکه چیزی یا کسی قدرت فریفتن و وسوسه کردن داشته باشد را چیزی یا کسی توصیف می‌کنند که می‌تواند دل را فریب دهد مانند «دلفریب»، «دل‌ریا»، «دلکش» و حتی «دل‌انگیز». انواع مختلفی از عبارت‌های عزیز شمردن در زبان فارسی با استفاده از واژه‌ی «دل» بیان می‌شود.

۴. او آدم تودلبرویی است.

به غیر از عشق، واژه‌ی «دل» طرحواره‌هایی را نیز ایجاد می‌کند که با دامنه‌ای از احساسات و عواطف تداعی می‌شوند؛ برای نمونه، «به دل گرفتن» (یعنی ناراحت شدن) یا «از دست کسی دل‌پُر بودن» (یعنی خیلی از کسی ناراحت بودن) و یا انتقام گرفتن از کسی با عبارتی مانند «دق دل خالی کردن» بیان می‌شود. مفهوم‌سازی دیگر در اینجا با عبارت «دل‌چرکین بودن» همراه است که به معنای ناراضی بودن از اعمال و رفتار کسی است.

از دیگر مفهوم‌سازی‌ها «شکستن دل» را می‌توان نام برد. اینکه کسی غمگین و افسرده باشد با عبارت «دل‌گرفته» توصیف می‌شود و یا اگر کسی خوشحال و سرحال شود می‌گوید:

۵. دلم باز شد.

همچنین «دل‌تنگ‌شدن»، «دل‌مرده»، «دل‌زنده»، «دلشاد» و «شوریده‌دل» نیز عبارت‌هایی هستند که وجود این حالات در انسان را توصیف می‌کنند. از طرف دیگر «دل» به مثابه صبر نیز مفهوم‌سازی شده است؛ عبارت «دل تو دلم نیست» اشاره به بی‌صبر بودن فرد و بی‌تابی او دارد.

به این مثال‌ها توجه کنید:

۶. به دلم افتاده امشب رضا برمی‌گرده.

۷. دلم بهم می‌گه قبول می‌شی.

این عبارت‌ها برای اشاره به احساسات درونی افراد استفاده می‌شود. برای اشاره به امیدوار بودن از «دلگرم» و برای نداشتن انگیزه برای کاری از «دل‌سرد» استفاده می‌کنیم. گویشوران فارسی معمولاً چیزهایی را که دوست دارند یا از آنها متنفرند به «دل» نسبت می‌دهند. به این مثال‌ها توجه کنید:

۸. دلم بستنی می‌خواد.

۹. دلم بهونه می‌گیره.

۱۰. دلم نمی‌خواد با کسی حرف بزنم.

این مفهوم‌سازی‌ها نشان می‌دهند که در زبان فارسی اگر عاملی روی احساسات فردی تأثیر بگذارد تا حدودی به صورت امری مفهوم‌سازی می‌شود که روی دل تأثیر گذاشته است. از سوی دیگر «دل» به مثابه دلیری و شجاعت نیز به کار می‌رود؛ عبارت «دل‌نداشتن» بر نداشتن جرأت دلالت می‌کند ولی برای اشاره به کسی که شجاع است می‌گوییم:

۱۱. او خیلی دل و جرأت دارد.

۱۲ - او خیلی دل و جگر دارد.

یا اگر «دل» جرأت و خطرپذیری را منعکس کند عبارت «دل به دریا زدن» به کار می‌رود. فرهنگ‌های مختلف ممکن است شجاعت را با سایر اعضای بدن مفهوم‌سازی کنند؛ برای مثال، در زبان چینی «شجاع بودن» با کیسه صفرا مفهوم‌سازی می‌شود و در این فرهنگ این قسمت از بدن جایگاه جرأت و شجاعت است (یو، ۲۰۰۴).

در مواردی که از دیدن منظره یا شنیدن صدایی می‌ترسیم می‌گوییم:

۱۳ - دلم ریخت.

یا برای بیان تجربه‌های ترسناک می‌گوییم:

۱۴- دلم از جا کنده شد.

۱۵- بند دلم پاره شد.

گاهی عبارت‌های مربوط به ترحم و همدردی نیز با واژه‌ی «دل» همراه می‌شوند، برای مثال:

۱۶- دلم به رحم او مد وقتی گریه‌هاشو دیدم.

یا برخی عبارت‌ها همدردی با کسی را با «سوختن دل» مفهوم‌سازی می‌کنند:

۱۷- دلم بر اش می‌سوزه.

همچنین اگر از دست کسی برنجیم یا ناراحت شویم از عبارت «دلخور شدن» یا «دل‌شکستگی» استفاده می‌کنیم. در مقابل وقتی از کسی صحبت می‌کنیم و در صدد رفع کدورت هستیم از عبارت «دلجویی کردن» بهره می‌بریم. علاوه بر این وقتی می‌خواهیم به انجام کار دشوار و عذاب‌آوری اشاره کنیم از «دل» برای این مفهوم‌سازی استفاده می‌کنیم:

۱۸- احمد برای به دست آوردن این شغل خیلی خون دل خورد.

همچنین زبان فارسی به سخنگویان خود این امکان را داده است که برای مفهوم‌سازی نگرانی‌ها و اضطراب‌های خود از واژه‌ی «دل» استفاده کنند. به این جملات توجه کنید:

۱۹- دل‌واپس او شدم.

۲۰- دلم شور افتاد.

به نظر می‌رسد که «دل» به عنوان بخشی از بدن برای گویشوران فارسی پایه‌ای مفهومی فراهم می‌کند تا تجربه‌های زبانی، اجتماعی، عاطفی و شناختی خود را بیان کنند.

در ادامه گذری به واژه‌ی «چشم» خواهیم داشت.

۲.۵. چشم

در فارسی احساسات تا حد زیادی با استعاره‌ی «چشم عشق است» تداعی می‌شوند. این اصطلاح گاهی بین اعضای یک خانواده مثل مادر و فرزند به کار می‌رود و به معنای عشق مادر و فرزند است. به این نمونه‌ها توجه کنید:

۲۱- مریم نور چشم منه.

به این معناست که کسی را آنقدر دوست داریم که مانند چشم ما با ارزش‌ترین چیز است.

در چینی (یو، ۲۰۰۴) نیز با چنین مفهوم‌سازی‌ای از چشم مواجه هستیم ولی در این زبان «نورچشم» به معنای داشتن بصیرت و بینش است (همان: ۱۶۶). در فارسی «نورچشم» با احساسات همراه است.

زمانی که شخصی نگرش مثبت ما را نسبت به خود از دست می‌دهد این حس را اینگونه مفهوم‌سازی می‌کنیم:

۲۲- فلانی از چشم من افتاده است.

علاوه بر این در فارسی «چشم» می‌تواند برای بیان مجذوب‌شدن به چیزی و دوست داشتن نیز به کار رود:

۲۳- این لباس چشمم را گرفت.

احساس دیگری که در زبان فارسی با «چشم» مفهوم‌سازی می‌شود حس حسادت است. شخصی که به موفقیت و پیشرفت دیگران حسادت می‌کند به عنوان «چشم‌تنگ» یا «تنگ‌نظر» معرفی می‌شود. عبارت‌های دیگری نیز وجود دارند که نشان می‌دهند در فارسی حسادت با توجه به «چشم» مفهوم‌سازی می‌شود:

۲۴- چشم دیدن ما رو نداره.

در اینجا نیز به نظر می‌رسد انگیزه‌ای که برای همراه شدن «چشم» با حسادت وجود دارد موضوع مجاز مفهومی است. همچنین، چشم در فارسی با طرحواره‌ی فرهنگی‌ای همراه است که طبق آن چشم را دارای قدرت مخرب و ویرانگری می‌دانند. عبارت‌هایی مانند «چشم کردن» یا «چشم زدن» بیانگر این نوع مفهوم‌سازی‌ها از واژه‌ی چشم هستند.

وقتی می‌خواهیم در مورد پدیده‌ای صحبت کنیم که بیش از حد ترسیده‌ایم و یا حساس شده‌ایم، می‌توانیم عبارت زیر را به کار ببریم:

۲۵- از وقتی تصادف برادرم را دیدم چشمم ترسیده.

زمانی که بخواهیم از حس مطمئن خود در مورد چیزی صحبت کنیم می‌توانیم بگوییم:

۲۶- مثل چشمم بهش اعتماد دارم.

برای نشان دادن اشتیاق خود به برآوردن تقاضا به نحوی مؤدبانه‌تر از عبارت «به روی چشم» نیز استفاده می‌شود.

عبارات مربوط به «چشم»، بخش بزرگی از عبارات دیداری دارای بخش قابل مشاهده هستند و یکی از بزرگ‌ترین بخش‌هایی هستند که در آنها از قسمت قابل مشاهده‌ی بدن استفاده شده است. در زبان فارسی، «چشم» غالباً در رابطه با ویژگی‌های رفتاری و احساساتی مفهوم‌سازی می‌شود که بنا بر ارزش‌های جامعه و فرهنگ ایرانی بار معنایی منفی دارند، مانند حسادت و طمع.

۳.۵. نام‌اندام‌های دیگر

همانطور که در بالا اشاره شد، در نمونه‌ای که در قاره‌ی استرالیا انجام شده است «شکم» کاربردی‌ترین قسمت بدن در حوزه‌ی احساسات بود و حدود ۲۷۵ عبارت احساساتی مبتنی بر آن در ۲۶ زبان در سراسر قاره یافت شده است. در مقایسه با آن، دومین بخش پرکاربرد در حوزه‌ی احساسات «قلب» می‌باشد که در سه برابر کمتر و در تنها ۱۲ زبان شاهد نمونه‌ی آن هستیم. عبارات احساسی مبتنی بر «شکم» در اکثر مناطقی که مستندات مناسبی از آنها داریم، ثابت شده‌اند.

یکی از گسترده‌ترین معانی برای عبارات مبتنی بر «شکم»، احساسات نامشخص است، یا احساسات منفی که شامل حالاتی از ناراحتی، افسردگی و غیره هستند یا احساسات مثبت که شامل حالاتی از خوشحالی، شادی و غیره می‌باشند، و یا مفهوم خستگی.

علاوه بر «شکم و قلب»، بخش سومی که احتمالاً نقش مهمی دارد، «گلو» است که به طور کمتر در زبان‌های مختلف جهان به احساسات مرتبط است (شریفیان و همکاران، ۲۰۰۸). در نمونه‌ای که در قاره‌ی استرالیا انجام شده است ۴۱ عبارت احساسی مبتنی بر «گلو» در ۱۲ زبان یافت شد. برخی مشاهدات نشان می‌دهد که ارتباط زبانی بین احساسات و «گلو» ممکن است به تازگی در مقایسه با بیشتر قسمت‌های دیگری از بدن که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته‌اند، بوجود آمده باشد. «گلو» بیشتر از همه برای نشان دادن احساسات مربوط به خشم استفاده می‌شود. البته در زبان فارسی همراه با خشم، در مورد بغض یا غم زیاد هم می‌تواند به کار رود در عباراتی مانند:

۲۷- بغض راه گلومو گرفته و نمی‌تونم صحبت کنم.

۲۸- چیزی گلوی منو می‌سوزونه. (دردناک و طاقت‌فرسا بودن)

۲۹- گلوی او پیش دیگری گیر کرده است. (عاشق کسی شدن)

۳۰- دیگه به گلویم رسیده. (صبر و تحمل کسی تمام شدن)
احساساتی نیز با استفاده از اعضای بیرونی مانند «دست» نیز بیان می‌شود که می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد:

۳۱- دست از همه چیز و همه کس شسته. (نامیدشدن از کسی)

۳۲- دست و دلش می‌لرزید. (اضطراب و ترس داشتن و نگران بودن)

۳۳- دست و پای خودش رو گم کرد. (سراسیمه شدن)

۳۴- دست از پا درازتر برگشت. (برای اظهار ناامیدی)

از سه بخش دیگر قابل مشاهده‌ی بدن که تعداد قابل توجهی هم هستند «گوش، سر و پیشانی» عمدتاً از طریق ارتباطشان با فکر و ادراک در ارتباط با احساسات هستند و نه به واسطه پل‌های رفتاری^۱.

۳۵- سر منو به درد آورد. (آزردن)

۳۶- سرش سوت کشید. (تعجب کردن)

۳۷- سر نترسی داشت. (بی‌باک بودن)

۳۸- بعد از بُرد مسابقات، سر از پا نمی‌شناخت. (سخت در هیجان بودن)

عباراتی احساسی نیز با واژه‌ی غیر رسمی بینی یعنی «دماغ» یافت می‌شود:

۳۹- دماغت چاقه؟ دل و دماغ داری؟ (سرحال بودن)

۴۰- سر دماغ آمد. (به نشاط آمدن)

در عبارات مربوط به «چشم»، اغلب به عطش، حسادت و عشق اشاره می‌شود که در تقریباً نیمی از زبان‌ها مشاهده می‌شود. عبارات مربوط به «بینی» به طور واضح در برخی زبان‌ها برای احساسات منفی و جانبدار دیگران، به ویژه خشم و دل‌سردی، به کار رفته‌اند ولی در زبان فارسی برای بیان سرحال بودن و شادی استفاده می‌شوند.

احساسات خاصی که توسط عبارات مرتبط با «جگر» توصیف می‌شوند، به وضوح با توجه به ناحیه‌ی مختلف متفاوت است. تعبیرات مرتبط با «جگر» دارای نسبت بیشتری از استعاره‌ها نسبت به سایر اعضای شکم هستند (تقریباً ۵۰٪). این استعاره‌ها شامل مقاومت، از بین رفتن، دسترسی و حرکت هستند.

¹ behaviour bridges

- ۴۱- حمید جگرشو داشت. (شجاع بودن)
- ۴۲- جگرم آتش گرفت. (بسیار متأثر شدن)
- ۴۳- جگرم برای دیدنش لک زده. (اشتیاق بسیار داشتن)
- ۴۴- جگرش حال او مد. (احساس نشاط کردن)
- ۴۵- جگرم خون. (بسیار ناراحت و آزرده بودن)
- ۴۶- جگرش دراومد. (اظهار ناراحتی و رنجش)
- ۴۷- جگرم رو خورد. (کسی را بسیار ناراحت کردن)
- احساساتی که با عبارات مربوط به «گوش» بیان می‌شوند، با ادراک و فکر ارتباط نزدیکی دارند. در بسیاری از زبان‌ها در سراسر جهان، سر و مغز به عنوان محل عملکردهای فکری تعبیر می‌شوند (شریفیان ۲۰۰۸). بر این اساس، می‌توان دید که عباراتی که با استفاده از اندام «سر» به انجام می‌رسند به درک و ابراز احساسات اجتماعی با دیگران مرتبط هستند؛ احساساتی همچون خشم و شرم و حتی نگرش‌های عاطفی نیز از این قسمت «سر» بازتاب می‌یابند.
- حدود دوازده عضو بدن، از جمله «قلب»، کاربرد قابل توجهی از خود نشان می‌دهند. «گلو، جگر، سینه، شکم، چشم، بینی، صورت، گوش، سر و پیشانی» نیز با توجه به تفاوت‌های فرهنگی میزان کاربردشان متغیر است.
- در دیدگاه ساخت‌گرایانه، اصطلاحات بدن که در زبان فارسی به کار می‌رود نیز بسیار مبهم هستند (شریفیان، ۲۰۰۸). به عنوان مثال، در زبان فارسی واژه‌ی «دل» به معنای اندام داخلی و جایگاه «قلب» - موتور بدن - و معده است و از سوی دیگر به معنای یک ظرفی که در آن احساسات، امیال، صبر، انگیزه، محبت، افکار و خاطرات فرد وجود دارد (پیرزاد و دیگران، ۲۰۱۲).
- احساس خشم در اندام فوقانی به عنوان یک احساس رویکرد محور با یک الگوی جهانی همسو است (نومنما^۱ و دیگران، ۲۰۱۴؛ بروگلمانز^۲ و دیگران، ۲۰۰۵). اضطراب و به دنبال آن ترس و خشم بیشترین احساس درک شده در این زمینه است که شباهت به الگوهای جهانی را نشان می‌دهد (بروگلمانز و دیگران، ۲۰۰۵). انزجار و شادی رایج‌ترین احساسات در قسمت پایین صورت «دهان، گونه‌ها و چانه» بود که از این نظر شبیه الگوهای جهانی است. با کمال تعجب،

1 Nummenmaa

2 Breugelmans

غم، خشم، اضطراب و ترس خوشه‌ای را تشکیل می‌دهند که به نظر می‌رسد شبیه الگوهای بیان عاطفی آسیای شرقی است (چاکراواریتی^۱، ۲۰۱۴).

این نتیجه همچنین با یافته‌های مطالعه‌ای توسط بروگلمانز و همکارانش مطابقت دارد، که نشان داد «انزجار یکی از احساسات اساسی است که به نظر می‌رسد با احساسات بدن در فرهنگ‌ها بهتر متمایز می‌شود» (بروگلمانز و دیگران، ۲۰۰۵). احساسات در سیستم گوارش و ناحیه دهان عمدتاً در انزجار یافت می‌شوند که مطابق با الگوهای حسی جهانی است (نومنما و دیگران، ۲۰۱۴).

در مقاله‌ی پونسونت و لاگینها (۲۰۲۰)، جمع‌بندی از رابطه‌ی اعضای بدن در بیان احساسات در جدولی به صورت زیر بیان شده است:

جدول ۱- بازنمایی رابطه‌ی نام‌اندام‌ها و احساسات در زبان‌های بومی استرالیا

مشخصات	اعضای بدن	احساسات
اعضای داخلی با پل‌های فیزیولوژیک رایج	شکم	احساسات نامشخص (احساسات خوب/بد) احساسات دیگر: خشم، عشق، مهربانی، اندوه و... ترس، علاقه، حسادت. وموارد دیگر
	قلب	عشق، ترس، خشم.
	گلو	علاقه و عشق (مشاهده شده در استرالیای مرکزی) خشم (مشاهده شده در دشت غربی)
قسمت‌های شکمی بدن حساس به تغییر معنایی	جگر	درمقایسه با شکم همدلی: دلسوزی، اندوه خشونت گرابایی: خشم و حسادت

¹ Chakravarti

اندام‌های شکمی		
ترکیبی از محورهای معنایی شکم و قلب است عصبانیت، ترس، عشق عصبانیت و سایر احساسات منفی مرتبط با دیگران (شکم). ترس و احساسات مرتبط (قلب) آرزو، عشق و سایر احساسات همدردی (قلب و شکم)	قفسه سینه	
میل، حسادت یا عشق شگفتی و ترس ثانویه: خشم، شرم و احترام همچنین مهربانی	چشم‌ها	قسمت‌های قابل مشاهده بدن با پل‌های رفتاری
شباهت به سر و پیشانی دارد اساساً منفی است و بیشتر برای مسائل اجتماعی استفاده می‌شود. احساسات دیگران محور: عصبانی، عبوس... و نگرش‌های اجتماعی: خودخواه، سرسخت، حریص...	بینی	
احساسات رفتاری: تطبیق‌پذیری، موافقت‌پذیری لجبازی، بخل، وسواس و احساسات مرتبط با وسواسی	گوش	قسمت‌های قابل مشاهده از بدن با پل‌های فکری
شباهت به بینی و پیشانی دارد بطور عمده منفی است و بیشتر در زمینه‌های اجتماعی قرار دارد ویژگی‌های منفی اجتماعی: عدم انطباق، سرسختی، بی‌مسئولیتی، خودخواهی، فاصله‌گیری اجتماعی	سر	
شبیه به سر و بینی است. صفات اجتماعی بیشتر منفی: عدم انطباق، لجبازی، خودخواهی، بی‌توجهی به دیگران و فاصله‌گیری اجتماعی دیگر صفات منفی: شوکه شدن، غمگینی و حسادت	پیشانی	

در زبان فارسی، با توجه به اینکه نام‌اندام‌ها به عنوان عضوی از بدن برای تعداد نسبتاً زیادی از طرحواره‌ها و مقوله‌های فرهنگی، پایه‌ای مفهومی ایجاد می‌کنند و از طریق آن سخنگویان زبان می‌توانند تجربه‌های زبانی، اجتماعی، عاطفی و شناختی خود را بیان کنند نقش نام‌اندام‌ها برجسته می‌شود. شاید بتوان جدولی به صورت زیر در نظر گرفت که از طریق آن نشان داد که چگونه یک عضو از بدن با توجه به قلمروهای مختلف مفهوم‌سازی می‌شود.

جدول ۲- بازنمایی رابطه‌ی نام‌اندام‌های متداول و احساسات در زبان فارسی

اعضای بدن	احساسات
دل	در بیان مفهوم عشق، ناراضی بودن، صبر، جایگاه اندیشه، برای اشاره به احساسات درونی، دلیری و شجاعت، ترحم و همدردی نگرانی‌ها و اضطراب‌ها
جگر	ابراز علاقه شدید، دوست داشتن شجاع بودن اظهار ناراحتی
چشم	دوست داشتن داشتن بصیرت و بینش برای بیان علاقه به مادیات حس حسادت بیش از حد ترسیده
گلو	خشم ناراحتی زیاد عاشق کسی شدن
سر	آزردن تعجب کردن شجاع بودن

دست	ناامیدی
	اضطراب

همان‌طور که دیده می‌شود مشابهت‌های زیادی بین یافته‌های جدول ۱ و جدول ۲ به چشم می‌خورد؛ برای نمونه واژه‌هایی مثل «قلب» و «دل» برای بیان عشق و ترس و نگرانی به کار می‌رود و یا «چشم» برای ابراز حسادت و «گلو» برای بروز خشم استفاده شده است. البته برای رسیدن به نتیجه‌ی قطعی باید تحقیقات بیشتری صورت گیرد. بروگلمانز و همکاران (۲۰۰۵) توافق دارند که «ترکیبی از رویکرد فرهنگ خاص و بین فرهنگی» باید برای ارزیابی دقیق ارتباط بین احساسات درک شده، احساسات تجسم یافته و علائم جسمی غیرقابل توضیح به کار رود.

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش نشان داده شد که احساسات با وضعیت فیزیکی در ارتباط است؛ بنابراین استفاده از کلماتی که به اعضای بدن اشاره دارد می‌تواند به ما کمک کند تا احساسات خود را با دقت بیشتری بیان کنیم. این موضوع باعث می‌شود که شنونده احساس شما را راحت‌تر و بنابراین بهتر درک کند.

این پژوهش بر اساس یک نمونه‌ی متعادل از تحلیلی رده‌شناختی، نقش استعارای اعضای بدن را در توصیف احساسات در زبان فارسی ارائه می‌کند. ما حدود ۵۰ جمله‌ی احساسی مبتنی بر اعضای بدن را جمع‌آوری کردیم، حدود دوازده عضو بدن از جمله «قلب»، «گلو»، «کبد»، «قفسه سینه»، «شکم»، «چشم‌ها»، «بینی»، «صورت»، «گوش»، «سر» و «پیشانی» بهره‌وری قابل توجهی از خود نشان می‌دهند. برخی نام‌اندام‌ها در زبان فارسی به وفور استفاده می‌شود و کاربردهای متنوع‌تری دارد مانند «دل» و «چشم» و برخی نام‌اندام‌ها یا اصلاً در زبان فارسی کاربردی ندارد و یا محدود به یک یا دو زمینه می‌شود مانند «گلو یا گوش». بعضی از نام‌اندام‌ها از شکل غیررسمی‌شان بیشتر در زبان فارسی استفاده می‌شود مانند واژه‌ی «بینی».

این پژوهش که با دیدی رده‌شناختی انجام گرفت سعی بر آن داشت تا نگاهی به الگوهای رده‌شناختی نقش نام‌اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشد که با مقایسه‌ی پژوهش‌های انجام‌گرفته در زبان‌های دیگر مانند چینی، عربی تونسی و انگلیسی الگوهای رده‌شناختی نسبتاً مشابهی را می‌توان دید که البته با استعاره‌های مفهومی در رویکرد شناختی

شکل گرفته است. با اینحال، با وجود مشابهت‌های زیاد، تفاوت‌هایی بین نام‌اندام‌های متداول در زبان فارسی و تحقیق انجام‌گرفته در زبان انگلیسی به چشم می‌خورد.

براساس تحلیل انجام شده می‌توان گفت که نام‌اندام‌ها بر اساس ویژگی ارتباط استعاری که با احساسات دارند دسته‌بندی می‌شوند. مثلاً برخی از اندام‌ها دارای وجهی احساسی قوی‌تری هستند و در بیان احساسات شدید و هیجانی به کار می‌روند مانند «قلب و گلو». دسته‌ی دیگری از نام‌اندام‌ها مربوط به بیان احساسات توأم با رفتار یا اصطلاحاً پل‌های رفتاری هستند مانند «سر، چشم و بینی». دسته‌ی دیگر به بیان احساسات از طریق عقل اشاره دارند مانند نام‌اندام‌های مربوط به «گوش» که البته در زبان انگلیسی دیده می‌شود. البته دسته‌ی چهارم دیگری نیز می‌توان یافت که بیشتر رویکردی فرهنگی پیدا می‌کند به این صورت که یک عضو از بدن در زبانی می‌تواند برای همان احساسی به کار رود که در زبان دیگر از عضوی دیگر برای آن استفاده می‌شود مانند «کیسه‌ی صفرا» به جای «دل» در زبان چینی برای اشاره به مفهوم شجاعت.

همان‌طور که در نمونه‌های برگرفته از پیکره دیده شد از واژه‌های «دل»، «قلب»، «چشم» و «جگر» بیشتر از سایر واژه‌ها در زبان فارسی برای بیان احساسات بهره گرفته شده است؛ نکته‌ی جالب توجه در مورد کاربردهای مشترک برخی نام‌اندام‌ها در زبان‌های با فرهنگ مختلف را شاید بتوان اینگونه تعبیر کرد که تأثیری که یک احساس مشخص مانند خشم، ناراحتی و علاقه بر آن عضو بدن می‌گذارد یکسان است و از تعبیر مشابهی برای آن استفاده می‌شود. البته برای بیان ارزیابی دقیق این نظر، به تحقیقات گسترده‌ی ترکیبی از رویکرد فرهنگ خاص و بین فرهنگی نیاز است.

منابع

- احمدی، ا. و محرابی، ح. (۱۳۸۹). واژگان دال بر نام‌اندام‌های بدن در ساختار اصطلاحات گویش راجی: یک تحلیل شناختی. سومین جشنواره پژوهشی فرهنگ و گویش‌های استان سمنان. سمنان.
- همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، دانشگاه سمنان، ص ۸۱-۱۰۱.
- جلیلی مرند، ناهید و همکاران (۱۴۰۱). بدن انسان در امثال و تعبیرات: مطالعه‌ی تطبیقی فرانسه و فارسی. *جستارهای زبانی*. دوره‌ی ۱۴، ش ۴: ۳۱-۶۱.

- راسخ‌مهند، محمد و ملکی، ساسان. (۱۳۹۸). تغییرپذیری در اصطلاحات دارای نام‌اندام «سر» در زبان فارسی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*. دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۲، پیاپی ۸: ۷-۳۵.
- زاهدی، کیوان و ذهاب ناظوری، سمیرا. (۱۳۹۰). نام‌اندام‌های حوزه‌ی «سر» در ضرب‌المثل‌ها و حکم فارسی و انگلیسی: تحلیل شناختی پیکره بنیاد فرهنگی. *فصلنامه‌ی تازه‌های علوم شناختی*. سال ۱۳، ش. ۵۲: ۱-۱۸.
- شریفی، شهلا. (۱۳۸۸). بررسی ساخت ملکی در زبان فارسی امروز از دیدگاه رده‌شناسی. *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. دوره‌ی ۱، ش. ۱: ۶۲-۴۷.
- گلفام، ا. و ممسنی، ش. (۱۳۸۷). بررسی راهبردهای شناختی استعاره و کنایه تصویری در اصطلاحات حاوی اعضای بدن. *فصلنامه پازند*. دوره‌ی ۱، ش. ۱۲: ۹۳-۱۰۹.
- گندمکار، راحله. (۱۳۹۰). بررسی معنایی افعال مرکب‌اندام بنیاد در زبان فارسی: رویکردی شناختی. *زبان و زبان‌شناسی*. دوره‌ی ۷، ش. ۱۴: ۹۷-۱۱۲.
- محمدی، ح. (۱۳۸۵). مشکلات ترجمه‌ای استعاره‌های نام‌اندام‌های داخلی بدن در فارسی و انگلیسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.
- مهرابی، معصومه و ذاکر آرمان (۱۳۹۵). تغییرات معنایی و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نام‌اندام «دست» در جزء اول اسامی مرکب زبان فارسی در قالب زبان‌شناسی شناختی - فرهنگی. *جستارهای زبانی دوره‌ی ۷*. ش. ۶: (۳۴) ویژه‌نامه: ۲۲۵-۲۵۳.
- Breugelmans SM, Ambadar Z, Vaca JB, Poortinga YH, Setiadi B, Widiyanto P, et al. (2005). Body sensations associated with emotions in Raramuri Indians, rural Javanese, and three student samples. *Emotion*. 5(2):166-74.
- Dzokoto V. (2010). Different ways of feeling: Emotion and somatic awareness in Ghanaians and Euro-Americans. *J. Soc Evolut Cult Psychol.*;4(2): 68-78.
- Chakravarti, S. (2014). *Sing the rage: listening to anger after mass violence*. Chicago: the University of Chicago Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and Universals* (2nd Edition), Cambridge: Cambridge University Press.
- Ekman P. (1992). An argument for basic emotions. *Cognitive Emotion.*;6(3-4):169-200.
- Evans, Nicholas & David Wilkins. (2000). In the mind's ear: The semantic extensions of perception verbs in Australian languages. *Language* 76(3). 546-592.

- Gibbs, R.W. (1999). Taking metaphor out of our heads and putting it into the cultural world. In R.W. Gibbs & G.J. Steen (Eds), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. Pp. 145-166. Amsterdam: John Benjamins.
- Imani A, Rafie A, & Amoozadeh M. (2014). A socio-constructal analysis of "Del" (heart) in Persian language in *Linguistic literature*. Ling Res J.;9(2):33-42. [Persian]
- Izard, Carroll E. (2010). More meanings and more questions for the term "emotion" *EmotionReview*2(4)
- Koptjevskaja-Tamm, M. (2008). "Approaching Lexical Typology. From Polysemy to Semantic Change". Vanhove Martine (ed.). *Studies in Language*. John Benjamins Publishing Company. pp. 3-52.
- Lakoff, George and Mark Johnson. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lehrer, A. (1974). *Semantic fields and lexical structure*. Amsterdam: North Holland.
- Lehmann, C. (1990). Towards lexical typology. In *Studies in Typology and Diachrony*. Papers Presented to Joseph H. Greenberg on his 75th Birthday, W. Croft, K. Denning & S. Kemmer (Eds), 161-185. Amsterdam: John Benjamins.
- Malekian A, Ahamadzadeh G, Afshar H. (2013). Cultural issues in anxiety disorders: Some particularities of the Iranian culture. *Eur Psychiatry*.;28(1):1.
- Matsumoto, D., Kudoh, T., Scherer, K., & Wallbott, H. (1988). Antecedents of and Reactions to Emotions in the United States and Japan. *Journal of Cross-Cultural Psychology*, 19(3), 267-286.
- Matsumoto D, Ekman P. (1989) American-Japanese cultural differences in intensity ratings of facial expressions of emotion. *Motiv Emot.*;13(2):143-57.
- Molaeinezhad M, Scheidt C, Afshar H, Jahanfar S, Sohran F, Salehi M et al (2021). Bodily map of emotions in Iranian People. *Health Education and Health Promotion*. 9(2):153-164.
- Maalej, Z. (2004). Figurative Language in Anger Expressions in Tunisian Arabic: An Extended View of Embodiment. *Metaphor and Symbol*, 19 (1), 51-75.
- Nummenmaa L, Glerean E, Hari R, Hietanen JK. (2014). Bodily maps of emotions. *Proc Natl Acad Sci*. 111(2):646-51.
- Ortony, Andrew, Gerald L. Clore & Mark A. Foss. (1987). The referential structure of the affective lexicon. *Cognitive Science* 11(3). 341-364.
- Ponsonnet, M. & Laginha. K. J. (2020). The role of body in descriptions of emotions: A typology of the Australian Continent. In *Pragmatics and Cognition*.

- Ponsonnet, Maia. (2014). Figurative and non-figurative use of body-part words in descriptions of emotions in Dalabon. *International Journal of Language and Culture* 1(1). 98–130. <https://doi.org/10.1075/ijolc.1.1.06pon>
- Pirzad Mashak S, Pazhakh A, Hayati A. (2012). A comparative study on basic emotion conceptual metaphors in English and Persian literary texts. *Int Educ Stud.*;5(1):200-7.
- Riegel M, Moslehi A, Michalowski JM, Zurawski L, Horvat M, Wypych M, et al. (2017). Nencki affective picture system: Cross-cultural study in Europe and Iran. *Front Psychol.*; 8:274.
- Scherer, Klaus R. (2013). Measuring the meaning of emotion words: A domain-specific componential approach. In John R.J. Fontraine, Klaus R. Scherer & Cristina Soriano (eds.), *Components of emotional meanings: A sourcebook*, 7–30. Oxford: Oxford University Press.
- Sharifian, F. (2011). *Cultural Conceptualizations and language*. John Benjamins Publishing Company. Amsterdam / Philadelphia.
- Sharifian, F. (2008). *Culture, body and language: Conceptualizations of internal body organs across cultures and languages*. Berlin: Mouton de Gruyter;
- Wierzbicka, Anna. (2009). *Emotions across languages and cultures: Diversity and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wilkins, David. (1996). Natural tendencies of semantic change and the search for cognates. In Mark Durie & Malcolm Ross (eds.), *The comparative method reviewed: Regularity and irregularity in language change*, 264–304. Oxford: Oxford University Press.
- Yu, N. (2004). The eyes for sight and mind. *Journal of Pragmatics*, 36, 663-686.

The Representation of Body Names in The Expression of Emotions: A Typological View

Vali Rezai¹ (Corresponding Author)

Associate Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Tahereh Samenian²

PhD Student of Linguistics in University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: Aug 23, 2023

Accepted: Nov 24, 2023

Abstract

Lexical typology is related to the specific ways in which languages incorporate meaning into words. In this way, lexical typology, which deals with words, can be considered a sub-branch of semantic typology. Recently, studies in cognitive linguistics have shown how body parts act as a source for conceptualizing different experiences such as feeling, thinking, etc., and are represented in different ways in different cultures. Using words that refer to body parts can help us express our feelings more accurately. In this research, we tried to take a look at the lexical typological patterns of the role of bodies names in the expression of emotions of Persian speakers. This research may be considered the first typological collection of the figurative role of bodies names in describing emotions. This comparative-analytical research is based on the studies of linguists in this field. For this purpose, nearly 50 sentences of linguistic evidence were extracted from Persian language database and some written sources and were categorized based on the concept of nouns in expressing emotions. In this research, it was tried to examine the samples based on their role in expressing emotions. The analysis of data has been done on the patterns which were proposed by Ponsonnet, M. & Laginha. K. J. (2020) and the most prevalent bodies names. Moreover, the findings indicate that the words "heart", "eye" and "liver" are used more than other words in Persian language to express feelings; Of course, in order to make an accurate assessment of this opinion, extensive research is needed, combining a culture-specific and cross-cultural approach.

Keywords: body names, typological patterns, emotional expression, lexical typology, cultural approach, typological hierarchy

1 vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

2 tsamen2006@yahoo.com